



درس تفسیر سوره مبارکه ملک جلسه ۷

حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ (۶) إِذَا أُلْقُوا فِيهَا سَمِعُوا لَهَا شَهِيقًا وَهِيَ تَفُورُ (۷) تَكَادُ تَمَيِّزُ مِنَ الْغَيْظِ كُلَّمَا أُلْقِيَ فِيهَا فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ (۸) قَالُوا بَلَى قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ (۹) وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ (۱۰) فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُحْقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ (۱۱) إِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ (۱۲) وَأَسِرُوا قَوْلَكُمْ أَوِ اجْهَرُوا بِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۱۳) أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ (۱۴)﴾

سوره مبارکه «ملک» که در مکه نازل شد، ضمن اقامه ادله توحید، از جریان معاد هم نام می‌برد و کسانی که در دنیا نه از راه عقل و نه راه نقل، پیام انبیا را نشنیدند و عمل نکردند، گرفتار عذاب می‌شوند. امروز نه از نظر اندیشه مصاب‌اند و نه از نظر انگیزه به مقصد رسیدند. فردا هم اندیشه سالم دارند و هم انگیزه به معنای اقرار تام دارند؛ لکن نافع نیست. امروز از نظر معرفت نمی‌دانند وحی و نبوت حق است، فردا از نظر معرفت می‌فهمند؛ لذا ﴿اعترفوا﴾. ﴿اعترفوا﴾؛ یعنی به معرفت می‌رسیدند، به علم رسیدند، می‌فهمند که چه حق است. امروز انکار می‌کنند از نظر انگیزه و عمل، فردا اقرار می‌کنند از نظر عمل؛ یعنی می‌گویند حق با شماست. هم می‌فهمد حق با انبیا بود، هم اظهار می‌کنند. در دنیا هم جاهل‌اند از نظر معرفت مشکل علمی و اندیشه‌ای دارند، هم از نظر عمل.

بین معرفت و اقرار همان فرقی است که بین اندیشه و انگیزه است؛ اقرار مال عمل است، معرفت مال اندیشه است. فردا اعتراف دارند، یک؛ اقرار می‌کنند، دو. امروز جاهلانه انکار می‌کنند و جاهلانه معصیت می‌کنند و عمل خلاف می‌کنند.

فرمود: ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ﴾، در جهنم مستحضر هستید که یک مواد قابلی است برای سوخت و سوز و یک مبدأ فاعلی است. مبدأ فاعلی کلّ عالم چه دنیا چه آخرت، ذات اقدس الهی است. او که ایجاد می‌کند در دنیا خداست: ﴿أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ﴾، ﴿اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ﴾،^۱ جهنم را او ایجاد می‌کند، چون مظهر عدل خداست. بهشت را او ایجاد می‌کند، چون مظهر رحمت خداست، همه را او ایجاد می‌کند؛ منتها مواد خام مبدأ قابلی خود انسان ایجاد می‌کند. خود انسان می‌شود سوخت جهنم یعنی هیزم، آن وقت خدا این هیزم را مشتعل می‌کند. فاعل خداست، در بیانات نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) هست که در جریان عقیل که فرمود این آهن گداخته‌ای را مختصر به دست عقیل اشاره کردند، فرمودند که تو اگر از یک آهن گرمی که بشر آن را گرم کرد و داغ کرد، هراسناکی و می‌ترسی و رنج می‌بری، چگونه من از آتشی که «سَجَرَهَا جَبَّارُهَا»^۲ هراس نداشته باشم؟

بنابراین فاعل همه چیز حتی بهشت و درختان بهشت را ایجادکننده‌های انهار بهشت و میوه‌های بهشت خدای سبحان است؛ منتها عمل و علم انسان زمینه و مقدمه و مبادی قابلی را فراهم می‌کند. همان تعبیری که در معراج بود، وجود مبارک پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) در معراج از این فرشته‌ها سؤال کرد که چرا اینها گاهی مشغول چیدن دیوارند، گاهی ساکت هستند و کار انجام نمی‌دهند، با اینکه اینها خسته نمی‌شوند؟ به عرض

۱. سوره زمر، آیه ۶۲.

۲. نهج البلاغة (للصبحی صالح)، خطبه ۲۲۴.

حضرت رساندند که اینها می‌گویند ما درست است که این قصرها را درست می‌کنیم؛ ولی این خشت‌ها و آجرها و مصالح ساختمان را اینها باید بدهند. فرمود مصالح ساختمان اینها چیست؟ عرض کردند: «سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ»^۳ قول صالح، عمل صالح، کار خیر، اینها مصالح ساختمانی است. اینها مصالح را انسان می‌دهد، ما می‌سازیم. بنابراین درست است که انسان هیزم می‌شود؛ اما آن که این هیزم را به آتش مبدل می‌کند، خداست. جهنم وضعش این است، بهشت وضعش این است و مانند آن. اینجا فرمود چون جهنم و جهنمی شبیه هم‌اند یک کار مشترک را دارند؛ لذا اوصافی که برای جهنم ذکر می‌کند، برای همین جهنمی هم ذکر می‌کند. شهیق و زفیر را هم برای جهنم ذکر می‌کند هم برای جهنمی. آن فریادی که از سینه برمی‌خیزد می‌گویند شهیق. آن ناله‌ای که از حلق برمی‌خیزد، می‌گویند زفیر. برخی‌ها خواستند فرق بگذارند که وقتی این نفس فرو می‌رود شهیق است و چون برمی‌گردد زفیر. همه اینها را لغت قبول دارد، توجیهات متعددی است که قبول دارند، هم آن فرو رفتن نفس را هم برآمدن را. هم آن که در سینه است هم آن که در حلق است. عمده آن است که این شهیق را قرآن هم به جهنم نسبت می‌دهد هم به جهنمی.

فرمود وقتی جهنمی را وارد جهنم کردند: ﴿إِذَا أُلْقُوا فِيهَا سَمِعُوا لَهَا شَهيقًا﴾، وقتی این جهنمی‌ها را به جهنم انداختند، یک شهیق از آتش می‌شنوند. این در سوره مبارکه «ملک» که محل بحث است. در سوره مبارکه «هود» که بحثش قبلاً گذشت در آنجا آیه ۱۰۶ دارد که ﴿فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُّوا فِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهيقٌ﴾، خود جهنمی‌ها زفیر و شهیق دارند، پس گاهی خود این آتش زفیر و شهیق دارد یا شهیق دارد، گاهی جهنمی زفیر. سرّش این است که هیزم جهنم خود همین ظالمین هستند: ﴿وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا﴾^۴، این شهیق هم

۳. الأُمّالی (للطوسی)، ص ۴۷۴.

۴. سوره جن، آیه ۱۵.

به جهنم منسوب است هم به جهنمی. فرمود: ﴿فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُّوا﴾ آیه ۱۰۶ سوره «هود»: ﴿فَفِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ﴾ در محل بحث سوره مبارکه «ملک» هم فرمود: ﴿إِذَا أُلْقُوا فِيهَا سَمِعُوا لَهَا﴾ برای جهنم، ﴿شَهِيقًا وَهِيَ تَفُورٌ﴾ سرّش این است که اینها جدای از هم نیستند، همان طوری که بهشتی‌ها جدای از روح و ریحان نیستند: ﴿فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ * فَرَوْحٌ وَرِيحَانٌ وَجَنَّةٌ نَعِيمٌ﴾^۵ البته «لهم روح و ریحان» جدا هم باشد، چون اینها مثبتین‌اند، مخالف هم نیستند. در اینجا هم اگر یک ابزار سوخت دیگری هم باشد، چون مثبتین‌اند، معارض هم نیستند؛ هم خودش هیزم است، هم ممکن است هیزم دیگری باشد، ما که از آن خبر نداریم، ولی غرض این است که آنچه را که از سوره «جن» برمی‌آید به صورت شفاف، این است که خود این ظالمین هیزم جهنم هستند، حالا هیزم‌های دیگری هم ممکن باشد: ﴿وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا﴾. این شخص دفعهٔ اینجا هست گُر می‌گیرد. خودش می‌شود هیزم؛ همین اختلاسی، همین نجومی همین گُر می‌گیرد؛ منتها آن که آتش می‌کند «سَجَرَهَا جَبَّارَهَا» است. خودبخود که یک شیء آتش نمی‌شود یا آب نمی‌شود.

غرض این است که این ارتباطی که بین جهنم و جهنمی‌هاست کلمه شهیق را قرآن هم به جهنم اسناد می‌دهد هم به جهنمی. ﴿إِذَا أُلْقُوا فِيهَا سَمِعُوا لَهَا شَهِيقًا وَهِيَ تَفُورٌ * تَكَادُ تَمِيزُ مِنَ الْغَيْظِ﴾، این جهنم مظهر قهر خداست. این قدر عصبانی است که گویا نزدیک است تکه‌تکه بشود. چون این درباره پلنگ گفته شد که تنمّر آن خوی پلنگی است که می‌گویند در بین حیوانات درنده، فقط پلنگ است که گاهی از شدت عصبانی تکه‌تکه می‌شود. ﴿تَكَادُ تَمِيزُ مِنَ الْغَيْظِ كُلَّمَا أُلْقِيَ فِيهَا فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ﴾، این سؤال استیضاحی است: ﴿وَقِفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ﴾^۶ یعنی این سؤال تحکیمی است، سؤال اعتراضی است. آنها ﴿قَالُوا بَلَىٰ قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ﴾، ما در دنیا از

۵. سوره واقعه، آیات ۸۸ و ۸۹.

۶. سوره صافات، آیه ۲۴.

نظر اندیشه می‌گفتیم این دروغ است، از نظر انگیزه عمل نمی‌کردیم، معصیت می‌کردیم. الآن هم اقرار دارند، هم اعتراف. درست است که اینها بازگشتشان به یک چیز است؛ اما ریشه لغوی «اعترف» با «اقر» دو تاست. این «اعترف» روی معرفت است؛ یعنی از نظر علمی به جایی رسیدیم که می‌گوییم حق با دین است، از نظر عملی هم هر دستوری که الآن دادید، ما سر جای خود قرار می‌دهیم. اقرار برای عقل عملی است، اعتراف برای عقل نظری است.

﴿قَالُوا بَلَىٰ قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ﴾؛ اما در قیامت می‌گویند: ﴿لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ﴾، در دنیا ﴿مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ﴾، اگر ما در دنیا به نحو «مانعة الخلو» نه «مانعة الجمع» یکی از این دو راه را می‌رفتیم، اهل بهشت بودیم. مستحضر هستید که سمع یک سمع فیزیکی ظاهری است در برابر بصر. آدم چشم دارد، برای اینکه ببیند. گوش دارد، برای اینکه بشنود. این مراد نیست که اگر ما گوش می‌دادیم! اینها گوش می‌دادند، می‌شنیدند حرف‌های انبیا را. یک سمع اعتباری است نه فیزیکی. ما می‌گوییم این بچه حرف ما را گوش نمی‌دهد. گوش نمی‌دهد؛ یعنی چه؟ یعنی از نظر فیزیکی نمی‌شنود؟ یا نه، ترتیب اثر نمی‌دهد؟ می‌گوییم فلان دوستی دارم که حرف ما را می‌شنود. می‌شنود یعنی چه؟ یعنی به آن عمل می‌کند.

«فهاهنا امران»: یک سمع فیزیکی است که همه داریم. یک سمع متافیزیکی است؛ یعنی سمع قبول کردن، باور کردن. اگر بگوییم فلان دوست حرف ما را می‌شنود؛ یعنی ترتیب اثر می‌دهد. یا این بچه در اثر شیطنت حرف ما را نمی‌شنود؛ یعنی ترتیب اثر نمی‌دهد. ذات اقدس الهی دو تا سمع دارد، چون «بکل شیء سمیع» است. این هم سب و لعن و غیبت و تهمت را می‌شنود، چون «بکل شیء سمیع» است؛ هم ناله و دعا و ضجه و اینها را هم می‌شنود.

لکن نسبت به اینها سمیع است؛ یعنی اینها را گوش می‌دهد. می‌گوییم: «إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ»،^۷ خدایا تو حرف ما را گوش می‌دهی! این گوش می‌دهی غیر از آن «بکل شیء سمیع» است؛ یعنی ترتیب اثر می‌دهی. ما می‌گوییم فلان دوست حرف ما را گوش می‌دهد؛ یعنی قبول می‌کند، مشکل ما را حل می‌کند. فلان شخص حرف ما را گوش نمی‌دهد؛ ترتیب اثر نمی‌دهد. خدا حرف‌ها را گوش می‌دهد؛ منتها ناله را، دعا را، خواستن را عبادت را، توحید را. با او کسی سخن بگوید او «سَمِيعُ الدُّعَاءِ»^۸ است. در این دعا‌هایی که ما داریم «إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ» است. حالا ممکن است چهار تا حرف بیگانه را هم بزنند آن را از نظر متافیزیکی گوش می‌دهی، او را این طور نیست که حالا عمل بکنیم؛ ولی دعا را یقیناً می‌شنوی، ممکن است کسی دعا بکند و خدا نشنود؟ این نیست. حالا یا همان مشکل را حل می‌کند یا حسنه‌ای اضافه می‌کند، هیچ ممکن نیست کسی دعا بکند و دست خالی برگردد. این است که امام (سلام الله علیه) دست را بعد از دعا به صورت می‌کشید، می‌گفت این دست خالی برنگشت.^۹ «إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ»، در قیامت می‌گویند ای کاش ما سمیع بودیم! یعنی گوش به حرف انبیا می‌دادیم.

بنابراین یک سمع فیزیکی داریم که آن همه‌جا هست. آن مهم نیست. یک سمع به معنی پذیرش و قبول داریم که آن مهم است. اینها می‌گفتند: ای کاش ما این سمع را می‌داشتیم! گوش به حرف انبیا می‌دادیم، حرف‌های اینها را می‌شنیدیم، این سمع مهم است.

۷. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص ۵۷۵.

۸. وقعة صفین، ص ۱۳۴.

۹. رک؛ الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص ۴۷۱؛ «أَبَى عَبْدُ اللَّهِ قَالَ: مَا أَرَزَ عَبْدُ يَدَهُ إِلَى اللَّهِ الْعَزِيزِ الْجَبَّارِ إِلَّا اسْتَحْيَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَرُدَّهَا صِفْرًا حَتَّى يَجْعَلَ فِيهَا مِنْ فَضْلِ رَحْمَتِهِ مَا يَشَاءُ فَإِذَا دَعَا أَحَدُكُمْ فَلَا يَرُدُّ يَدَهُ حَتَّى يَمْسَحَ عَلَى وَجْهِهِ وَرَأْسِهِ».

مطلب دیگری که جناب زمخشری در کشاف نقل می‌کند و خودش هم تعجب می‌کند و این حرف را رد می‌کند، می‌گوید این جزء بدعت‌های تفسیری است؛^{۱۰} یعنی تفسیر به رأی است که بعضی‌ها خیال کردند که این ﴿نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ﴾؛ یعنی انسان یا اخباری باشد یا اصولی! مردم عادی نه اخباری‌اند نه اصولی. اینها وقتی به آنها گفتند خدا این است، پیغمبر این است، احکام این است، اینها که اخباری و اصولی نیستند؛ یعنی راه قیامت فقط مال اخباری‌ها و اصولی‌هاست؟ اینها که نیست. این ناظر به امر اصطلاح حوزوی نیست. این یعنی ای کاش ما حرف‌های انبیا را گوش می‌دادیم!

این همین ﴿أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ﴾، این نذیر همین بخشی است که در سوره مبارکه «توبه» فرمود این فقها بیایند در حوزه‌ها درس بخوانند: ﴿وَلْيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ﴾^{۱۱} اینها می‌روند قومشان را انذار می‌کنند در حسینیه و مسجد و نماز جماعت و اینها. اینها می‌روند انذار می‌کنند، مردم هم می‌شنوند. اینکه فرمود: ﴿أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ﴾، قبلاً هم به عرضتان رسید این کار پیغمبر و امام ندارد، پیغمبر و امام (علیهما السلام) اصل کلی را می‌گویند، یک؛ بعد شاگردان او هستند که به جامعه منتقل می‌شوند. مگر خود پیغمبر مگر خود امام (سلام الله علیهما) با افراد مردم که تماس داشتند؛ بله، هر کس که خدمتشان می‌رسیدند فرمایشی داشتند؛ اما آنها که با مردم تماس دارند، همین شاگردان بودند وجود مبارک امام صادق فرمود: برو در مسجد کوفه بنشین! «اجلس فی مسجد الکوفة و أفت الناس».^{۱۲}

بنابراین اینکه فرمود: ﴿أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ﴾؛ یعنی همین واعظ محل، همین امام جماعت محل، همین کسی که در حسینیه، همین که در مسجد، همین که در جلسات، همین طلبه‌ها، همین روحانیونی که برای شما سخنرانی کردند،

۱۰. کشاف، ج ۴، ص ۵۷۹.

۱۱. سوره توبه، آیه ۱۲۲.

۱۲. الرجال (لابن داود)، ص ۱۰.

مگر نیامدند به شما بگویند؟! ما می‌توانیم به جایی برسیم که فرشته‌ها به حرف ما استدلال بکنند، چرا این کار را نکنیم؟

غرض این است که آنها می‌گویند ای کاش ما گوش می‌دادیم! پس اینجا حق با جناب زمخشری است، منظور از این «نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ» این نیست که انسان یا باید اخباری باشد یا اصولی باشد، اینها نیست. ای کاش ما خوب درک می‌کردیم! حالا یا در حوزه بودیم یا در دانشگاه بودیم، یا در جامعه بودیم. یا گوش به حرف علما می‌دادیم، همین. گوش دادن یعنی قبول کردن.

پرسش: ...

پاسخ: موضوعات است احکام وقتی که آدم نمی‌داند، جاهل قاصر را می‌گیرد. اگر جاهل قاصر را بگیرد، «رُفِعَ ... مَا لَا يَعْلَمُونَ»^{۱۳} اما جاهل مقصر را بگیرد، این را خدا غریق رحمت کند مرحوم کلینی! این روایت را هم نقل کرده که اگر به کسی بگویند آقا چرا نکردی؟ می‌گوید من نمی‌دانستم. می‌گویند چرا یاد نگرفتی؟ در همان بخش نورانی امام فرمود: «أَخَذَ عَلَى الْعُلَمَاءِ عَهْدًا بِيَذُلِ الْعِلْمَ لِلْجُهَالِ لِأَنَّ الْعِلْمَ كَانَ قَبْلَ الْجَهْلِ»^{۱۴} خدا قبل از اینکه جاهل را خلق کند، عالم را خلق کرد. اول مخلوق خدا پیغمبر است، این یک و اول کسی که مورد سؤال است، عالم است. به عالم می‌گویند گفتی یا نه؟ این اگر بگوید من کتاب نوشتم، سخنرانی کردم، هر چه باید بگویم گفتم. بعد می‌گویند چرا عمل نکردی؟ از جاهل می‌پرسند، «لِأَنَّ الْعِلْمَ كَانَ قَبْلَ الْجَهْلِ»، خدای سبحان احتیاج بر علما را قبل از احتیاج بر جاهلین ذکر می‌کند، «لِأَنَّ الْعِلْمَ كَانَ قَبْلَ الْجَهْلِ». این بیان نورانی را مرحوم کلینی نقل کرده است.

۱۳. التوحید (للسدوق)، ص ۳۵۳.

۱۴. الکافی (ط - الإسلامیة)، ج ۱، ص ۴۱.

پس جای «رُفِعَ ... مَا لَا يَعْلَمُونَ» نیست، بلکه اگر کسی دسترسی نداشت، جاهل قاصر بود، آنجا دیگر جای برای «رُفِعَ ... مَا لَا يَعْلَمُونَ» است؛ اما در فضای کنونی به لطف الهی به برکت خون‌های پاک شهدا ما دیگر جاهل قاصر نداریم.

﴿قَالُوا بَلَىٰ قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِن شَيْءٍ إِن أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ﴾، بعد آنها در قیامت می‌گویند: ﴿لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ﴾؛ یعنی به هر حال یا خودمان باید می‌فهمیدیم که چه بد است چه خوب است؟ چه عدل است چه ظلم است؟ یا به هر حال حرف دیگران را گوش می‌دادیم: ﴿مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ﴾ * فاعترفوا بذنبهم فسحقاً لأصحاب السعير﴾، این مسحوق شما در این داروخانه‌های قدیم می‌رفتید می‌گویند مسحوقات. مسحوقات یک چیزهای خرد شده بودند و خطر هم داشتند، اینها در بش هم بسته بود. در قرآن کریم فرمود که ﴿مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ﴾^{۱۵} کسی که مشرک باشد دستش به جایی بند نیست، برای اینکه نه خودش خلق کرده، نه از خالق فیضی می‌گیرد. این مثل کسی است که از فضای آسمان پرت بشود، این تندباد او را در دره پرت کند: ﴿فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ﴾، این سحیق فعل به معنی مفعول است. برخی‌ها معنا کردند، مکان سحیق یعنی ته دره و گودال عمیق. برخی‌ها هم گفتند نه، این سحیق که فعل است به معنی مفعول است، مسحوق یعنی پودر شده، یعنی خرد شده که با این معنای دوم سازگارتر است. فرمود کسی که مشرک است؛ مثل آن است که پرنده او را بگیرد پرت کند ته دره، چیزی از او نمی‌ماند: ﴿فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ﴾.

اینجا هم ﴿فَسُحْقاً لأصحاب السعير﴾؛ یعنی اینها دیگر پودر می‌شوند، خرد می‌شوند؛ البته همان‌طوری که پوست‌های اینها بعد از سوختن دوباره به اذن الهی رویده می‌شود: ﴿كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا

غَيْرَهَا»^{۱۶} اینجا هم هر وقت خورد بشوند باز هم دوباره ذات اقدس الهی اینها را به حال اولی برمی گرداند:

﴿لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ﴾.

﴿فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُحْقاً لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ﴾؛ اما این در قبال کسانی است که ﴿كَفَرُوا﴾. در قبالش مؤمنین

کسانی اند که ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ﴾، اینها مؤمن ﴿بِالْغَيْبِ﴾ هستند. اینها نظیر آن

حرف های اسرائیلی نیستند که ﴿لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً﴾^{۱۷}، خروشچف یک وقت رئیس جمهور شوروی

سابق بود، این روزنامه ها قبل از انقلاب حرف او را نوشتند، می گفتند خدایی نیست - معاذالله - اگر بود ما هم

می دیدیم! اینها چون گرفتار حس و تجربه هستند، همان حرف اسرائیلی را می زنند که ﴿لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى

اللَّهَ جَهْرَةً﴾. در بخش دیگر به موسای کلیم (سلام الله علیه) عرض کردند: ﴿أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً﴾^{۱۸} آنها که

معرفت شناسی اینها فقط در محدوده حس و تجربه هستند، گرفتار چنین فکری هستند که تا نبینیم باور نمی کنیم؛

در حالی که حس و تجربه در عین حال که محترم است تا پشتوانه تجریدی و عقلی نداشته باشد، هرگز به علم

منتهی نمی شود. اینها می گفتند به اینکه ما نمی بینیم؛ ولی مؤمنین، «مؤمن بالغیب و الشهادة» هستند. «یؤمنون

بالغیب و الشهادة» هستند. هم آنچه را که مشهود است و می شنوند و از انبیا و اولیا، آنها را قبول دارند، هم

نادیدنی ها را که ذات اقدس الهی باشد، اسرار غیبی باشد، آنها را هم می فهمند، ایمان دارند. اینها ﴿يَخْشَوْنَ رَبَّهُم

بِالْغَيْبِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ﴾، مغفرت را هم مستحضر هستید این کلاه خود را می گفتند به اینکه مغفر، چون

می پوشاند. هر چیزی که بیوشاند به آن می گویند غفران. ذات اقدس الهی اول می پوشاند که آبرو محفوظ باشد، بعد

۱۶. سوره نساء، آیه ۵۶.

۱۷. سوره بقره، آیه ۵۵.

۱۸. سوره نساء، آیه ۱۵۳.

«يُمَحِّى عَنْهُ السَّيِّئَاتِ»^{۱۹} بعد هم «يَا مُبَدِّلَ السَّيِّئَاتِ حَسَنَاتٍ»^{۲۰} این مرحله سوم است. می بینید الآن بدترین کودها و بدبوترین کودها در عالم تبدیل به بهترین گلها می شود. ما تا نفس می کشیم، تا زنده ایم، می توانیم این بدی های بدبو را تبدیل به خوبی بکنیم. نه تنها خدا از اینها بگذرد، «يَا مُبَدِّلَ السَّيِّئَاتِ حَسَنَاتٍ»، چون اصل مشترکی دارد. این کارها را برای غیر خدا می کردیم، همین کارها را اگر برای «الله» بکنیم که می شود عبادت. این تبدیل سیئه به حسنه به دست اوست، «يَا مُبَدِّلَ السَّيِّئَاتِ حَسَنَاتٍ». او «مُكَفِّرَ السَّيِّئَاتِ» است، «غَافِرَ الْخَطِيئَاتِ» است، «سَتَّارِ الْعُيُوبِ» است، اینها سرچایش محفوظ است؛ اما زشتی را به زیبایی تبدیل می کند. الآن سالیان متمادی اینها بت را پرستیده بودند بعد با یک «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ رَبِّي وَ أَتُوبُ إِلَيْهِ وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ كَذَا...» مسلمان شدند، بعضی هم با یک شهادتین بعد هم مردند. هیچ عملی هم انجام ندادند. همین در صدر اسلام، همین مشرکین، شما قصه بعضی از این آقایان را بخوانید. بعضی ها که معجزه حضرت برایشان روشن شد، شهادتین گفتند، طولی هم نکشید، موقع نماز هم نشد که نماز بخوانند مردند. تمام سیئات اینها به حسنات تبدیل شد! این چگونه است؟ کار به دست کیست؟ «يَا مُبَدِّلَ السَّيِّئَاتِ حَسَنَاتٍ». هر روز ما داریم می بینیم این گل های معطر، یک ماه قبل خیلی بدبو بودند، این عالم است. پس تبدیل اصل مشترک هست، اینکه مال دیگری بود خدا قبول می کند مال خود قرار می دهد. این طیب و طاهر می شود. اینکه رجس بود و نجس العین بود حالا طیب و طاهر شد. پس این راه ممکن است.

بنابراین اگر کسی به این وضع باشد، اول مغفرت است، بعد اجر کبیر. مغفرت خیلی مهم نیست که خدا بپوشاند. بپوشاند به هر حال یک وقت آدم پیش خودش هم شرمنده است. طوری باید باشد که از بین ببرد و آن مهم است. الآن مثلاً در بهشت کسی که بهشتی شد، اصلاً یادش نیست که بد کرده است. هیچ یادش نیست. حر (سلام الله علیه)

۱۹. إرشاد القلوب إلى الصواب (للدیلمی)، ج ۱، ص ۱۸۵.

۲۰. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۹۷، ص ۴۱۶.

اگر - خدای ناکرده - در بهشت یادش بیاید که با پسر پیغمبر چه کرد، آن بهشت برای او جهنم است. مگر یادش است؟ این از خدا برمی آید و لاغیر. الآن کسی مثلاً نسبت به ما بد کرد، ما چقدر می توانیم نسبت به او احسان بکنیم؟ یکی اینکه به روی او نیاوریم، پیش کسی هم نگوییم یک، یکی هم که نسبت به او محبت بکنیم، به او عیدی بدهیم، سری به او بزنیم. این کارها را می کنیم، از ما بیش از این بر نمی آید؛ اما هر چه ما به او محبت بکنیم، او در درون خود شرمنده است. بخواهیم آن شرم درونی را برطرف کنیم، دست ما نیست. این همیشه یادش است؛ اما این ذات اقدس الهی است که مبدل سیئات است به حسنات، ولو در درون درون. اصلاً حر (سلام الله علیه) یادش نیست که در آن واقعه چه کرد. اگر - خدای ناکرده - یادش باشد که بهشت برای او می شود جهنم. این فقط از خدا برمی آید. چگونه می شود آدم سنگین ترین کار را بکند و اصلاً یادش نباشد؟!

بنابراین مغفرت آن درجه اول است. بعد از مغفرت آن اجر کبیر است که مهم است. او «مُبدِّلُ السَّيِّئَاتِ» است، او «يُمَحِّى عَنْهُ السَّيِّئَاتِ» است، او «مُبدِّلُ السَّيِّئَاتِ حَسَنَاتٍ» است، این خداست! این خداست!

فرمود: ﴿وَأَسِرُّوا قَوْلَكُمْ أَوِ اجْهَرُوا بِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾ چه سر بگویید چه جهر، حرف های شما چه راز و پنهانی باشد، چه جهر و آشکار، او نه تنها اسرار شما را قلب شما را می داند، ظاهر شما را می داند، باطن شما را می داند، آن رازهای نهفته در سینه شما را هم او می داند. او نه تنها علیم به صدور است، علیم به اسرار ذخیره شده، آنها می شود «ذات الصدور». «ذات الصدور»؛ آن اسرار ذخیره شده در درون درون است. ما یک صدر داریم، یک راز نهفته در صدر داریم. فرمود صدر؛ مثل اینکه آدم یک ظرف را می داند، این خیلی مهم نیست؛ اما چه چیزی در آن ظرف است، آن را هم می داند. فرمود او نه تنها به صدور عالم است، علیم به «ما فی الصدور» هم هست. علیم ﴿بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾ هم هست.

در بخش‌های دیگر فرمود خیلی از چیزهاست که خدا می‌داند و شما نمی‌دانید، مال خود شماست: ﴿وَإِنْ تَجْهَرُ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى﴾^{۲۱} انسان سه کار دارد: یک بخشی الآن در ذهنش است که حضور ذهن دارد که او هم می‌داند دیگران هم می‌دانند، جهر است. حرفی که الآن گفته هم خود می‌داند هم دیگران شنیدند. یک راز درونی است که خود می‌داند و دیگران نمی‌دانند. فرمود این دو بخش: ﴿وَإِنْ تَجْهَرُ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ﴾ این جهر را که روشن است خدا می‌داند. ﴿وَإِنْ تَجْهَرُ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ﴾؛ یعنی جهر را به طریق اولی، این دو. سوم در درون درون انسان یک چیزهایی است که خود انسان فعلاً از آن غافل است؛ ولی خدا می‌داند. آن اخفاست: ﴿وَإِنْ تَجْهَرُ بِالْقَوْلِ﴾، یک؛ ﴿فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ﴾، دو؛ ﴿وَأَخْفَى﴾؛ یعنی اخفای از سرّ که خود این شخص نمی‌داند که روی چه انگیزه به دنبال این و آن می‌رود؟! درون درون او را که بشکافی معلوم می‌شود که برای دنیا دارد کار می‌کند. ظاهراً و به حسب ظاهر تسبیح هم دستش است.

پس یک چیزهایی را که ذات اقدس الهی می‌داند، حتی ما بالفعل از او غافل هستیم؛ ولی وقتی درون‌کاوی بشود، به ما نشان بدهند، می‌گوییم همین است، ما می‌خواهیم همین کار را بکنیم؛ لذا در این بخش فرمود: ﴿وَاسِرُّوا قَوْلَكُمْ أَوْ اجْهَرُوا بِهِ﴾ او ﴿عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾، هر چه که در سینه شماست؛ چه سرّ باشد که شما خودتان می‌دانید، چه اخفای از سرّ باشد که فعلاً غفلت دارید، ما اگر درون‌کاوی بکنیم، درون‌شناسی بکنیم، روان‌کاوی بکنیم، از درونتان دریابوریم، آن وقت می‌فهمید، بله، می‌فهمید که این است. غرض این است که ما قبلاً می‌دانستیم به دنبال آن رفتیم الآن «مغفول عنه» ماست. وگرنه کاری که به عهده ما نباشد، در ما اثری ایجاد نمی‌کند. برهان مسئله این است: ﴿أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾.

«و الحمد لله رب العالمين»